

خوار میدارد بدان مانند آتش اندک را مهمل گذارد و قطعه امروز  
 یکش چو میتوان کشت کاشش چو بلند شد جهان سوخت ؛  
 مگذارد که زه کنت کار از دشمن چو پسته میتوان دوخت  
 پست سخن میان دو دشمن چنان کوی که کرد دست  
 شود شرم زده نشوی پست میان دو کس جنگ چون  
 آشت ؛ سخن چو بد بخت همزم کش است ؛ کنند  
 این و آن خوش در کباره دل ؛ نوی اند میان کور  
 بخت و نجل ؛ میان دوش آتش او و سخن ؛ غفلت  
 خود در میان سوختن ؛ دشمن باد و ستان آست با  
 تا ندارد دشمن خونخوار کوش ؛ پیش دیوار آنچه کوی هوشت  
 تا نباشد در پس دیوار کوش حکمت هر که باد شمان جز

برای مصلحتی صلح کند سر از اردوستان دارد پست  
 بشوی ای خردمند از آندوست دست ؛ که باد شمانت  
 بود هم نشست پند چون در امضای کاری ترود با  
 اعتبار آن طرف کن که بی آزار تر باشد پست با مردم ستار  
 دشوار کوی ؛ با آنکه در صلح زند جنگ چو حکمت  
 تا کار بر بر می آید جان در خطر انداختن نباید پست چو دست  
 از همه جملتی در گذشت حلال است بردن بشیر دست  
 بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند  
 دشمن چو پنی ناتوان لاف از بروت خود مزن ؛ مغز  
 در هر استخوان مردانیت در هر پسر من حکمت هر که  
 بدیز اینجند خلق را او بلای او بزبانند او از ارباب

Copyright © King Saud University